

از هفتم اکتبر تا پیمان کوروش

گفت‌وگویی خیالی از زبان شاهزاده رضا پهلوی
با بنیامین نتانیاهو
پیمان بخشایش



دلم شدُ پر از داغ و اندوه و آه

بگفتا: «چو آن روز آمد ز راه

سپاه جنایت به جان تاختند	به هر خانه صد داغ نو ساختند
دریدند حریم زنان جوان	که لرزید از آن زخم، جان جهان
من این درد را خود به جان دیده‌ام	من از خون یاران نشان دیده‌ام
پدر چون ز ایران به غربت شتافت	جنایت به هر شهر بازار یافت
رحیمی به زنجیر بیداد شد	ز خونس زمین غرق فریاد شد
جهانبانی، آن مرد گردون‌نورد	به تیر ستم جان خود را سپرد
هویدا به زنجیر و زندان فتاد	سرانجام جان را به جلاد داد
چکید از ستم خون به بام رفاه	سیه شد ز بیداد، هر بوم و راه
پس از آن، وطن غرق خوناب شد	در آن خاک، لبخند نایاب شد
سیاست به دست جنایت فتاد	ز هر سو به جان بشر زخم داد
به نام خدا، خشم را کاشتند	خرد را به شمشیر برداشتند
نه در سینه‌شان مهر انسان نشست	و عهد وفا زیر پاها شکست
چو تیغ ستم را نهفتند باز	زبان‌شان پر از شهد و نیرنگ و راز

ز خامان کم سن سپاهی کند	خرد را اسیر تباهی کند
بگویند: «راه رهایی یکی ست	هر آن کس که جز این بگوید، شقی ست
وطن را رها کن، به ما ده حیات	که فرمان ما هست راه نجات»
چه یک پارسی، چه یهودی تبار	کشندش اگر با وطن گشت یار
ولی آرزویم، جهانی دگر	که در آن نماند ز پیداد اثر
دوباره به هم دست یاری دهیم	به دل‌ها فروغ بهاری دهیم
دو کشور به قانون و رأی و خرد	رها از تعصب، ز خون و نبرد
به داد و ستد، هر دو آباد باد	به دانش، جوانان ما شاد باد
ز کوروش همان مهر برجای ماند	که تاریخ، ما را به هم باز خواند
تو خود زخم داری، ولی یار ما	به یاری ما آمدی از وفا
گروهی بگویند: «بیی، بمان	که مهرت نشسته به دل، جاودان»
بسازند در شهر، از تو نشان	که نامت بماند به دل‌ها نهان
همان عهد صلحی به نام خلیل	بگسترده گردد به عهدی اصیل
بیاییم و پیمان کوروش نهیم	به دیوار نفرت شکافی دهیم»